

کتاب المشاعر، دوره دوم

مقدمه (حکمت متعالیه)، جلسه ۱

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۹/۰۲/۱۵ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۶/۰۸/۱۳ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفَّقٍ وَمُعِينٍ»

«أَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا وَأَجُورَكُمْ»^۱، درسی را که امروز در خدمت شما هستیم در این ساعت حکمت متعالیه است. برگه‌ای این‌جا من روی میز دارم، تعداد واحد دو تاست، نظری است، پیش‌نیاز حداقل گذراندن ده واحد فلسفه اسلامی در مقطع کارشناسی، هدف آشنایی با اندیشه حکیمان بزرگ مسلمان، بحث و بررسی امهات کار ایشان از طریق تحقیق در آثارشان و کسب زمینه لازم برای مقایسه با آراء فیلسوفان معروف مغرب‌زمین، چگونگی مزج عرفان و فلسفه و شریعت با یکدیگر، فهم تکامل در اندیشه فلسفی از طریق مقایسه با آراء حکیمان مشائی؛ یعنی چهار تا هدف را در این درس در نظر گرفتند.

سرفصل هم که ده - دوازده تا سرفصل است؛ حکمت متعالیه چیست؟

با تکیه بر مقدمه اسفار، متولوژی حکمت‌آموزی صدر المتألهین، سیستم وجودشناسی صدر المتألهین، رابطه وجود با ماهیت در فلسفه اصالت وجود، اصالت و اعتبار در مفاهیم فلسفی، منازعات موجود در مسئله اصالت، اصالت وجود یا اصالت ماهیت، علّیت در فلسفه اصالت وجودی، مسئله وجوب و امکان در نظام وحدت وجود، بحث جعل و تأثیر در حکمت متعالیه، رابطه واجب و ماسوا در فلسفه ملاصدرا، مباحث مربوط به بسیط الحقیقه بودن و صرافت واجب، وجود ذهنی، کلی طبیعی و اعتبارات ماهیت و دلایل وجود کلی طبیعی، اقسام وحدت، مباحث تقدم و تأخر، مباحث اشتراک لفظی یا معنوی وجود و موجود؛ این هم سرفصل‌هایی است که در این برگه آمده است. منبع اصلی مشاعر مرحوم ملاصدرا معرفی شده و منابع فرعی هم شرح رساله مشاعر لاهیجی به تصحیح آقای آشتیانی، مبدأ و معاد، اسفار، الشواهد الربوبیه که این کتاب‌ها همه مال ملاصدرا است؛ اصول المعارف مال ملا محسن فیض کاشانی، شرح منظومه، نه‌ایه الحکمه. این خلاصه در حقیقت سرفصل‌هایی است که برای این درس در نظر گرفته شده است.

در حقیقت سرفصل‌هایی که در این‌جا آمده، اکثراً مباحثی است که در خود کتاب مشاعر آمده است. ما اگر بتوانیم کتاب مشاعر را یک دور بررسی کنیم یا اگر نتوانستیم، لاقلاً اکثر مباحثش را گذری و نظری داشته باشیم، به نظرم اکثر این سرفصل‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد.

اولین بحثی که این‌جا در سرفصل‌ها آمده و ما امروز این بخش از سرفصل را تمام کنیم، این بود که حکمت متعالیه چیست و متولوژی حکمت‌آموزی صدر المتألهین. این دو بحث را در آغاز ما بتوانیم بررسی کنیم به نظرم جزء ضرورت این کارها است. در این برگه آمده بود که براساس مقدمه مرحوم ملاصدرا بر اسفار، موقعی که این سرفصل‌ها نوشته می‌شد، این کتاب درآمدی به نظام حکمت صدرایی تولید نشده بود. الآن که این کتاب تولید شده، در این بخش یعنی در بخش شناخت حکمت متعالیه، ما بهتر از این نوشته نداریم. لذا ما بحث اول را بر اساس آغاز جلد اول این کتاب یعنی کتاب درآمدی به نظام حکمت صدرایی عرض می‌کنیم که نوشته جناب آقای عبودیت است. فرقی هم این است که مقدمه اسفار مقدمه یک کتاب از کتاب‌های صدر المتألهین است و حال اینکه آنچه در نوشته جناب آقای عبودیت آمده، در حقیقت بررسی همه کتاب‌های مرحوم ملاصدرا است. مرحوم ملاصدرا کتاب‌های فراوانی دارند، جناب آقای عبودیت همه را در نظر گرفته یک دور مطالعه کرده، فیش برداشته و براساس فیش‌هایی که برداشته این کتاب درآمد را نوشته است.

در مدخل این کتاب یعنی فصل اول، بحث در صدر المتألهین است از صفحه ۲۷ تا صفحه ۵۲ یعنی قریب به سی صفحه ایشان راجع به صدرا حرف دارد. البته هفت صفحه پی‌نوشت است. باز در فصل دوم حکمت متعالیه است که این حکمت متعالیه هم از صفحه ۵۲ تا صفحه ۷۴ است، یعنی حدود بیست صفحه که باز پنج صفحه‌اش

پی‌نوشت است. در مجموع ما حدود پنجاه صفحه در این کتاب در ارتباط با شخصیت صدرالمتهلین و هویت حکمت متعالیه داریم. این پنجاه صفحه را حتماً مطالعه بفرمایید، نکات بسیار خوب و ارزشمندی در این پنجاه صفحه وجود دارد.

ما براساس این نوشته جناب آقای عبودیت، ابتدا مطالبی را در ارتباط با شخص صدرالمتهلین و هویت حکمت متعالیه خدمت عزیزان عرض می‌کنیم، اگر وقت به ما اجازه داد، یک کتاب‌شناسی هم در مورد مشاعر داریم و بعد از جلسات بعد باید اصل مباحث را شروع کنیم.

اما صدرالمتهلین؛ صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی مشهور به صدرالمتهلین یا مشهور به ملاصدرا، متولد ۹۷۹ یا ۹۸۰ در شهر فلسفه‌خیز و عرفان‌خیز شیراز، متوفای ۱۰۵۰ یعنی هزار و پنجاه. پس طبیعی است که مرحوم ملاصدرا هفتاد یا ۷۱ سال بیشتر در این دنیا زندگی نکردند، متولد ۹۸۰ متوفای ۱۰۵۰.

خانواده، خانواده ثروتمند و متنفّذ و صاحب کار اداری؛ یعنی ملاصدرا هیچ مزه فقر را در کودکی نکشیده و نچشیده است؛ بسیار خوش‌استعداد و خوش‌ذهن است. پدر هم بسیار پای کار در اینکه این پسر رشد کند و از دانشمندان و علمای اسلام بشود. صدرا زود نعمت پدر را از دست داده، عازم پایتخت شد.

پایتخت آن زمان اصفهان بود نه تهران. زمان صفویه پایتخت اصفهان بود، تهران نبود. ما خیلی به زندگی شخصی صدرا کاری نداریم که حالا چند تا بچه داشته و امثال ذلک. بیشتر زندگی علمی صدرا مورد توجه ماست. زندگی علمی مرحوم ملاصدرا را در سه مرحله می‌توانیم پیگیری کنیم. مرحله اول، مرحله آموختن و شاگردی است. تمام دانشمندان این مرحله را پشت سر گذاشتند؛ یعنی ما دانشمندی نمی‌شناسیم که این مرحله را پشت سر نگذاشته باشد. در مورد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) چون علم، علم‌دراسی نیست؛ علم، علم‌وراثی است، لذا آموختن به این معنا به عنوان یک مرحله به حساب نمی‌آید. ولی در غیر انبیاء و اوصیاء، ما در همه دانشمندان مرحله آموختن را داریم. شاید یک استثناء ما در تاریخ داشته باشیم و آن مرحوم ابن‌سینا است. ابن‌سینا این مرحله را به یک معنا ندارد. به این معنا ندارد که هر کتابی را هر درسی را پیش هر کسی که شروع کرده به تعبیر استاد جوادی آملی، استاد ما، روز اول شاگرد بوده، روز دوم شده هم‌مباحثه و روز سوم شده استاد!

منطق را شروع کرده، همین‌طور بوده است؛ علوم دیگر را شروع کرده، همین‌طور بوده است. بیشتر ابن‌سینا کتاب‌ها برایش مفید افتاده، آن هم به صورت خودآموز. خودش از کتاب‌ها بهره برده است، ذهن در حدی بالا بوده که استادی برای او استادی نکرده است.

از این استثناء که بگذریم، باقی دانشمندان این مرحله را داشتند، مرحله آموختن. عمده این مرحله در اصفهان سپری شده است و باز عمده پیش چند استاد؛ یکی مرحوم شیخ بهایی که عمده‌تاً منقول را مرحوم ملاصدرا پیش ایشان خوانده است. منقول یعنی اصول، فقه، تفسیر، اینها را مرحوم ملاصدرا پیش شیخ بهایی خوانده است. مستحضری که شیخ بهایی در مشهد در خانه خودش دفن شده است. خانه خودش حرم که گسترش پیدا کرده، افتاده داخل حرم. الآن در دار الزهد، نزدیک دار الزهد قبر شیخ بهایی آن‌جاست و مورد توجه کسانی است که شیخ را می‌شناسند.

استاد دیگر مرحوم ملاصدرا جناب میرداماد است که بسیار بزرگوار و مرحوم ملاصدرا معقول را از میرداماد استفاده کرده است. پس منقول از شیخ بهایی و معقول از جناب میرداماد. شیخ بهایی متولد ۹۵۳ و متوفای ۱۰۳۱ هزار و سی و یک است. میرداماد متولد ۹۶۹ و متوفای ۱۰۴۱ تقریباً ده سال قبل از مرحوم ملاصدرا از دنیا رفته است.

از دیگر اساتید ملاصدرا میرفندرسکی است، میرزا ابوالقاسم فندرسکی متولد ۹۷۰ متوفای ۱۰۴۹، تقریباً هم‌زمان با مرحوم ملاصدرا از دنیا رفته است. میرفندرسکی هم حکیم است هم عارف. حکیم به حکمت مشایی و اهل عرفان عملی است. داستانی هم نقل کردند که مرحوم ملاصدرا رفت پیش میرداماد مشورت بگیرد که پیش چه کسی درس بخواند؟

مرحوم میرداماد فرمودند که اگر به دنبال منقولی، شیخ بهایی. اگر به دنبال معقولی میرفندرسکی. اگر هم معقول هم منقول می‌خواهی با چیزهای دیگر، پیش خودم!

واقعاً هم مرحوم میرداماد انسان بسیار فاضلی است. خودش را معلم ثالث می‌داند. یعنی در کنار ارسطو که معلم اول است و فارابی که معلم دوم است، مرحوم میرداماد می‌گوید که من معلم سوم هستم. گاهی تعبیر می‌کند: «قال شریکنا فی التعلیم ابونصر الفارابی»، جا نیفتاد البته!

جناب ارسطو به عنوان معلم اول و جناب فارابی به عنوان معلم دوم جا افتاد. معلم به کسی گفته می‌شود که کأن

آن قدر تأثیرگذار است در مقام علمی که بر گردن بشریت حق دارد. مرحوم میرداماد به این لقب جا نیفتاد، گرچه خودش نسبت به خودش چنین اعتقادی را دارد. این در فلسفه است البته. در عرفان، معلم اول پیغمبر (صلوات الله علیه) بود و معلوم دوم امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) بود. در عرفان واژه معلم اول ویژه رسول الله است و واژه معلم دوم ویژه امیرالمؤمنین (علیهما السلام) است اما در فلسفه معلم اول ارسطو است، معلم دوم جناب فارابی است. میرداماد می‌گوید که من معلم سوم هستم و چنین چیزی را اعتقاد دارد که عرض می‌کنم جا نیفتاد!

هم شیخ بهایی، هم میرداماد و هم میرفندرسکی اهل عرفان هستند، اهل ریاضت هستند. به تعبیر ما اهل سلوک هستند. این اهل سلوک بودن باعث شده بود که مرحوم ملاصدرا با عرفان و سلوک آشنا شده و در این مسیر عملاً قرار گرفته است. شخصیت استاد روی شخصیت شاگرد تأثیر فراوانی دارد. سه تا استاد اصلی، هر سه تا اهل سیر و سلوک و معنویت و عرفان، نتیجه‌اش این شده که جناب ملاصدرا هم اهل این مسائل است. نکته‌ای که در این بخش زندگی صدرا قابل توجه است، این است که صدرا سه - چهار توفیق در این مرحله پیدا کرده است:

۱. استعداد و ذهن نقاد و وقاد که از نوابغ عالم است صدر المتألهین بدون شک.

۲. اساتید خیلی خوب در جهان اسلام، بی‌نظیر یا کم‌نظیر، مثل شیخ بهایی، مثل میرداماد نداریم یا خیلی کم داریم.

۳. تلاش مجدانه؛ یعنی تلاش، کوشش عالی، استعداد عالی، استاد درجه یک، معلوم است که خروجی می‌شود ملاصدرا. طبیعی قضیه است. بعضی استعداد خوبی دارند خرابش می‌کنند! بعضی تلاش خوبی دارند، استعداد چندانی ندارند. بعضی این دو را دارند، به گیر یک آدم استاد حاذق نمی‌افتند. اگر هر سه بود، معلوم است که طرف رشد می‌کند.

ما در اساتید خودمان هم دیدیم. مثلاً آیت الله جوادی آملی ذهن وقاد، تلاش عالی، استاد هم علامه طباطبایی است. بله، می‌شود آیت الله جوادی آملی. ایشان رفته بودند انگلستان برای سردرد خودشان، دکتر از ایشان می‌پرسد که شما ایام تعطیلی را چه کار می‌کنید و ایام فراغت را چه کار می‌کنید؟ غربی‌ها خیلی به ایام تعطیلی و فراغت اهمیت می‌دهند. یک‌شنبه و شنبه‌شان که هیچ! تابستانشان و ایام کریسمسشان!

آقای جوادی فرمودند ما هر چه خواستیم که به کله این دکتر فرو کنیم که ما تا وقتی چشمان باز است کتاب است، وقتی روی کتاب نیست، یعنی ما خوابیم، نرفت در کله او! نمی‌توانست این را بپذیرد که یک انسانی شصت سال وقتی بیدار است، سرش در کتاب است. وقتی سرش در کتاب نیست که خواب است. می‌گفت اصلاً نمی‌فهمید!

مگر می‌شود که آدم ایام فراغت دارد، هفته‌ای دو سه روز باید تعطیل باشد!

این تلاش با آن ذهن، همان دکتر وقتی سی‌تی‌اسکن کرده بودند سر ایشان را، آقا زاده ایشان می‌گفت که مرتب نگاه می‌کرد به این عکس و مدام نگاه می‌کرد، بعد گفت من ایشان را که نمی‌شناسم، ولی من دکتري هستم که همه رئیس‌جمهورها، علما و دانشمندان و اینها به من مراجعه می‌کنند، دکتر عمومی مردم نیستم. بعد گفته بود ما در مجموعه اتحادیه اروپا مغزی به این حجم نداریم!

مغز این، تلاش آن، استاد آقای طباطبایی، بله. این می‌شود که این گوهر به وجود می‌آید. حالا ملاصدرا این‌طور بوده؛ استاد میرداماد است، صاحب قیسات است، صاحب جزوات، استاد شیخ بهایی است با آن آثار، میرفندرسکی هم همین‌طور؛ شاگرد می‌شود ملاصدرا.

این دوره اول بود. حالا ممکن است یک بازگشتی به این دور اول بعداً داشته باشیم.

دوره دوم دوره‌ای است که مرحوم ملاصدرا همه چیز را کنار گذاشت؛ درس و بحث و تدریس و کارهای علمی و نظری را گذاشته کنار و به عزلت نشسته است و یکی از عوامل مهم این عزلت‌نشینی هم نامساعد بودن روزگار بود. خیلی بر او حسد بردند، خیلی بر او رشک بردند، پیش سلطان از او بدگویی کردند. خیلی مرحوم ملاصدرا اذیت شد که در این کتاب‌هایش هست. به یک معنا از شیراز فرار کرد و آمد قم. در قم هم یک نیمچه‌ای بود، نایستاد و رفت کهک. کهک ۲۵ کیلومتری قم، آن موقع یک روستای دورافتاده‌ای بود، منزلی که صدرا در آن منزل به عزلت نشسته، الآن شده جزو آثار ملی که من به منزل ایشان رفتم و دیدم. هانری کربن هم مکرر رفته بود این منزل را دیده است. آن منزل الآن هست، عکس‌هایش هم در اینترنت هست و می‌توانید ببینید.

تا یک فراغت پیدا کرده به تبعیت از موسی بن جعفر (سلام الله علیه) که وقتی به زندان افتاد، شکر کرد خدا را که خدایا، یک جای خلوتی می‌خواستم با تو خلوت کنم، حالا مرحوم ملاصدرا این خلوت را گیر آورد و افتاده به ریاضت. روزه مستحبی، نماز شب، شب‌بیداری، توجه، مراقبه، محاسبه، خلوت کامل. این مدت عزلت باعث شده که به قول خودش، آنچه را که در گذشته با برهان به او رسیده بود، با چشم باطن و با رؤیت و با شهود دیده است و نه آن را، بلکه بیشتر و بهتر و شفاف‌تر.

این دوره را هم مرحوم ملاصدرا نه به تفصیل بلکه به اجمال در برخی از آثارش دارد. من یک مقدار از مقدمه اسفار بخوانم، چون گفته بودند که منبع، مقدمه اسفار باشد در این بخش. در مقدمه اسفار، جلد ۱، صفحه ۴، راجع به دوره اول عبارتش این است: «ثم إني قد صرفت قوتي في سالف الزمان منذ أول الحداثة والريعان في الفلسفة الإلهية»^۲، «من در جوانی نیروی خودم را صرف فلسفه کردم. «واقفت آثار الحكماء السابقين والفضلاء اللاحقين»، به منهاج و روش سایر حکماء من هم شروع کردم فلسفه‌دانی. «وحصلت ما وجدته في كتب اليونانيين والرؤساء المعلمين»، من حکمت مشاء را به خوبی یاد گرفتم. «حصلت»، به دست آوردم، «ما وجدته في كتب اليونانيين والرؤساء المعلمين»، این بخش اول بود.

در بخش دوم می‌گوید من مبتلا شدم به آدم‌های کودن، حسود، بددل، لذا همه چیز را رها کردم و به سراغ عزلت رفتم. عبارتش این است: «لما رأيت من معادات الدهر بتربية الجهلة والأرذال»^۳، «چون دیدم روزگار آمده جاهلان و پستان را دشمن من قرار داده است، «وقد ابتلينا بجماعة غاربي الفهم»، یک عده آدم‌های کودن «نعمش عيونهم عن أنوار الحكمة وأسرارها»، چشم دیدن حکمت و اسرار حکمت را ندارند، این‌جا در مشهد مرحوم آیت الله میلانی را می‌خواستند برونند به خانه‌اش بزنند تفکیکی‌ها!

چون ایشان فلسفه تدریس می‌کرد؟ نه. می‌گفتند که چرا نهایت الدرایه می‌گویی که نهایت الدرایه گرچه کتاب اصولی است، اما مال آقا شیخ محمدحسین کمپانی است که او فیلسوف بود! می‌خواهم بگویم که در زمان خود ما هم آن جریان وجود داشت.

«ضربت عن أبناء الزمان صفحا»، از همه بریدم، «فألجأني خمود الفطنة»، چون سرخورده شده بودم از نظر علمی که چرا مردم این جور هستند؟

چرا با من این‌گونه برخورد می‌کنند، «إلى أن انزويت في بعض نواحي الديار»، نگفته کجا، رفتم در بعضی از نواحی بعضی از شهرها، کهک قم. «لا على درس ألقیه أو تأليف أتصرف فيه»، هفت سال یا بیشتر نه درسی، نه بحثی، فقط سلوک، فقط ریاضت. نتیجه این ریاضات چه شد؟

خودش می‌گوید: «فلما بقيت على هذا الحال»، وقتی طول کشید، «من الاستتار والإزواء»، در یک گوشه منزوی، «زمانا مدیدا»، این‌جا: «اشتعلت نفسي لطول المجاهدات اشتعالا نوريا»، جان من بر اثر طول کشیدن مجاهدات و ریاضات مشتعل شد. «ففاضت عليها أنوار الملكوت»، شروع شد انوار ملکوت بر جان من فیضان کردن. «فاطلعت على أسرار لم أكن أطلع عليها إلى الآن»، به یک اسراری دست پیدا کردم که تا قبل از این دست پیدا نکرده بودم.

این نکته را نکته قرآنی است عرض بکنم؛ خدای متعال یک جا در قرآن به عنوان افتخار و یک کرامت می‌فرماید که ما به جناب ابراهیم نبی ملکوت نشان دادیم: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ»^۴، ابراهیم (علیه السلام) دومین پیغمبر از نظر رتبه است؛ یعنی بعد از پیغمبر ما، ابراهیم دومی است. می‌گوید ما به ابراهیم (علیه السلام) ملکوت نشان دادیم. معلوم می‌شود ارتباط با ملکوت چیز ارزشمندی است که خدا به عنوان یک منت به ابراهیم می‌گوید که ما به او ملکوت نشان دادیم.

در آیه دیگر به من و شما می‌گوید که شما هم بیایید ملکوت را نگاه کنید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۵، آیا نگاه نکردند مردم در ملکوت آسمان و زمین؟ عجیب است!

پس این معلوم می‌شود آنچه که به ابراهیم داده شده، هر انسانی می‌تواند داشته باشد. نه نبوت که موهبتی است، نه امامت که موهبتی است! نه، ارتباط با غیب و ارتباط با ملکوت. «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» راهش چیست؟

دو تا روایت داریم؛ یکی از شیعه ۶ و یکی از سنی ۷ از پیغمبر (سلام الله علیه) که راهش را فرموده است. در یک تعبیر آمده، عبارت مال پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، اگر شیطان دور دل نمی‌گشت، هر چه من می‌دیدم می‌دید و هر چه من می‌شنیدم را می‌شنید. یعنی فرشته می‌دید، صدای فرشته می‌شنید، عوالم بالا را می‌دید، نوعی معراج داشت. از این نگشتن شیطان دور قلب، در عرفان تعبیر می‌کنند به جمعیت خاطر. انسان آشفته‌دل نباشد. هم او هم واحد باشد.

تعبیر دیگر که به این تعبیر نزدیک است از پیغمبر این است که باز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَتَمْرِيجُ فِي قُلُوبِكُمْ لَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»، اگر دهانتان چفت و قفل داشت و اهل سکوت بودید و پُر حرفی نمی‌کردید و اگر دلتان آشفته نبود - تمريج از هرج و مرج یعنی آشفته‌گی است - اگر دل آرام بود، هر چه من می‌دیدم می‌دیدید و هر چه من می‌شنیدم می‌شنیدید.

حالا این را به این جهت گفتم که استبعاد نشود. فرمود که من با مجاهدات «ففاضت عليها أنوار الملكوت»، انوار ملکوت بر من فیضان کرد. «فاطلعت على أسرار لم أكن أطلع عليها إلى الآن». این خیلی عجیب است. ما در عبارات کتاب‌های صدر المتألهین عناوینی می‌بینیم که این عناوین عمدتاً بوی عرفان و شهود و غیب می‌دهد؛ مفتاح المشرقیین. زیاد می‌بینیم، اشراقات، شروق. چرا؟

این جا می‌گوید: «بل كل ما علمته من قبل بالبرهان عاينته مع زوائد بالشهود والعيان»، هر چه من با برهان قبلاً فهمیده بودم، حالا دیدم. آن هم «مع زوائد»، با چیزهای بیشتر و بهتر «من الأسرار الإلهية والحقائق الربانية والودائع اللاهوتية والخبایا الصمدانية»، اسفار جلد ۱، صفحه ۸.

این دوره زندگی ملاصدرا در جوانی بود؛ یعنی حدود ۳۷ - ۳۸ سالگی تمام شد. مثلاً سی سالگی صدرا به این سمت و سو کشیده شده و ۳۷ سالگی هم تمام شد. نظیر این دوره را به گونه دیگری ما در زندگی کانت داریم. کانت سه مرحله برای زندگی‌اش تاریخ‌نویس‌ها می‌نویسند. یک دوره قبل از آن ده سال عزلتش بود. یک دوره ده ساله تأملات و دوره تأملات به آن می‌گویند. بعد هم دوره بعدی دوره سوم است. کانت هم این سه دوره را دارد. می‌دانید که هنوز که هنوز است قوی‌ترین فیلسوف غربی کانت است؛ یعنی مثل یک غولی روی فلسفه اروپایی و آمریکایی نشسته است. بزرگ فلسفه مغرب‌زمین است، کانت هم همین‌طور است. کانت آلمانی نه اهل سفر بود، نه اهل گشت و گذار بود، اصلاً از آن روستای خودش تکان نخورده است. یک ده سالی در این وسط دوره تأملاتش است. نه نوشته، نه خوانده، فقط فکر کرده است. او فکر کرده، مرحوم صدرا مجاهده کرد.

آمدیم سراغ مرحله سوم زندگی مرحوم صدر المتألهین، مرحله‌ای است که صدرا بعد از آن دو مرحله، در مرحله اول آموختن بود که من تعبیر می‌کنم به علم حصولی. در مرحله دوم شهود بود که علم حضوری است. بعد از تعلیمات حصولی و تعلیمات شهودی، حالا نشسته به تعلیم. از حدود چهل سالگی تا هفتاد سالگی دوره، دوره تعلیم است. چه تعلیم گفتاری، چه تعلیم نوشتاری. در تعلیم گفتاری شاگردان صدرا همه یک طرف دو تا شاگردش که دامادش هم شدند، مرحوم فیض کاشانی و مرحوم فیاض لاهیجی. فیض و فیاض شاگردان صدرا هستند. استاد ما مرحوم علامه طهرانی به تبع از استادشان مرحوم علامه طباطبایی معتقد بودند که در جمیع علمای اسلام، ما به جامعیت فیض کاشانی نداریم، یعنی بی‌نظیر است. این جناب فیض شاگرد ملاصدرا است. زرنگ هم بود مرحوم ملاصدرا، تا دید یک تیکه نابی است، دخترش را به او داد و تزویج کرد. دید که از این دامادهایی است که می‌ارزد خانواده دختر بروند خواستگاری که به یک معنا این جوری شد. انصافاً هم می‌ارزید.

شاگرد دیگرش فیاض لاهیجی است، صاحب شرح تجرید، آن شرح عظیم بر تجرید که حیف ناتمام ماند! و گرنه در کتب کلامی بی‌نظیر می‌شد. همین الآن با اینکه ناتمام است، در کتب کلامی شیعه بی‌نظیر است. مرحوم

فیاض لاهیجی صاحب گوهر مراد و صاحب شرح بر تجرید است.

پس صدرا هم تدریس داشت، فیض کاشانی می‌گوید من ده سال از خدمتش بهره بردم. بسیار هم جناب فیض متأثر از جناب صدرا است؛ یعنی حکمتی که جناب فیض در کتاب‌هایش دارد دقیقاً حکمت متعالیه است طبق النعل بالنعل. فیاض این‌طور نیست. فیاض آن رگه‌های مشایی‌اش را حفظ کرده است، ولی فیض نه. کاملاً متأثر است و تعلیم نوشتاری که صدرا شروع کردند به نوشتن، در زمینه‌های مختلفی هم صدرا نوشته است. ما خیال می‌کنیم که صدرا فقط فیلسوف است. صدرا فلسفه نوشته، تفسیر نوشته، عرفان نوشته، منطق نوشته، منتها به حکمت شهره است. چهره غالب آثار صدرا هم حکمت است.

راجع به این قسمت، خود صدرا نوشته‌ای دارد که نکته قابل توجهی است. صدرا می‌فرماید که من هم در دوره تحصیل هم در دوره ریاضت‌نکات فراوانی از عالم بالا فهمیدم، چون می‌دانید ما به یک مطلب جدید علمی هم که می‌رسیم، آن هم یک نکته از عالم بالا است. اصولاً علم از عالم بالاست، مسئولش هم جبرئیل است. جبرئیل ملک موکل علم و دانش است. جبرئیل است، چون ملائکه نوعشان هم منحصر به فرد است. این نوع مال آموختن است. هر چه ما می‌فهمیم از حقائق عالم معلمش خدای متعال است. «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۹، به واسطه وسائط فیض مثل فرشتگان.

صدرا می‌گوید من خیلی چیزها فهمیدم، ویژه من بود؛ یعنی به کسی قبل از من نرسیده بود، مثل قاعده بسیط الحقیقه. در یکی از کتاب‌هایش این قاعده را که می‌نویسد می‌گوید الآن «علی وجه الأرض»، روی کره زمین، در امت مرحومه و غیر امت مرحومه، احدی نیست این قاعده را بلد باشد. راست هم می‌گوید!

ویژه خودش است. صدرا می‌گوید که می‌شد من اینها را با خودم به گور ببرم، شدنی بود. برادر مرحوم علامه طباطبایی یک کتابی در تأثیر صداها و موسیقی و نواها نوشته بود، آقای طباطبایی می‌فرمودند بی‌نظیر بود در جهان. این کتاب دست ما نیست، چون ایشان از بین بُرد. احساس کرد که شاید مورد سوء استفاده قرار بگیرد، از بین برد!

نکته‌ای که صدرا می‌گوید این است که من می‌توانستم اینها را با خودم به گور ببرم، ولی رحمت الهی اقتضاء کرد که این‌طور نباشد؛ یعنی چه؟

یعنی من اینها را بگویم و بنویسم. عبارتش باز در همان مقدمه اسفار این است: «حيث كان من دأب الرحمة الإلهية و شريعة العناية الربانية أن لا يهمل أمراضاً ضرورياً يحتاج إليه الأشخاص»، عادت خدا این است چیزی را اگر دیگران نیاز دارند به آنها برسد، «فاقتضت رحمته أن لا يختفى في البطن والأسرار هذه المعاني المنكشفة لي»، رحمت الهی اقتضاء کرده که این مطالب عالی در دل خاک پنهان نشود. «فأعملت فيه فكري»، شروع کردم اندیشه‌ام را تنظیم کردن، «وقلت لنفسي هذا أوان الاهتمام والشروع»^{۱۰}، گفتم الآن است که باید دست به قلم شد و اینها را نوشت. خدا را شاکریم، واقعاً خدا را شاکریم؛ یعنی معلوم نیست اگر ملاصدرا نبود و اصالت وجودی نبود و حرکت جوهریه‌ای نبود و اتحاد عقل و عاقل و معقولی نبود و بسیط الحقیقه‌ای نبود، ما الآن با چه سلاح پوسیده‌ای می‌خواستیم در مقابل شبهات بایستیم. یعنی همان خدمتی را که خواجه به کلام کرد که کلام را آورد فلسفی کرد و لذا مایه ماندگاری کلام شد، وگرنه کلام نابود می‌شد، مرحوم ملاصدرا به فلسفه کرد. اگر نبود فلسفه صدرایی، فلسفه مشاء و اشراق نمی‌توانست بار شبهات و اشکالات ذهنی بشر را بردارد و این از بالاترین نعمت‌های الهی بود که خدا به ما داده است. حیف که قبر صدرا معلوم نیست کجاست. مشهور این است که در بصره است، ولی معلوم نیست!

نوه‌اش می‌گوید که جنازه‌اش منتقل شده به نجف. دقیقاً نمی‌دانیم، وگرنه می‌ارزید که سالیانه سالی یک کنگره عظیم کنار قبر صدرا برگزار بشود و همه به سجده شکر بروند به‌خاطر این نعمت. شهید شهریار برای کشور ما یک نعمت بود. اگر ما شهید شهریار را نداشتیم، هزاران نفر که الآن دارند از رادیوداروها استفاده می‌کنند، از ایزوتوپ‌های اتمی استفاده می‌کنند، می‌ماندند، چون دشمن به ما اورانیوم غنی شده بیست درصد نداد و نمی‌دهد، ما هم که تولید نکرده بودیم، اینها باید می‌مردند!

پس خود وجود شهید شهریار، منتها ایشان آمد اورانیوم غنی شده بیست درصد را ایجاد کرد و به آن دست یافت، مریضی‌های جسمی شفا پیدا کردند، صدرا آمد با اصالت وجود، تشکیک وجود، علّیت با تفسیر خاص، جعل و این مباحث، مشکلات روحی و شبهات و اشکالات و اینها را درمان کرد که اینها خیلی مهم‌تر است و خیلی ارزش

آن بیشتر است.

مرحوم صدرالمآلهین در ۱۰۵۰ فوت کرده ظاهراً در تاریخ فوتش شک است که آیا ۱۰۴۵ بوده که ایشان ۶۵ سالش بوده باشد یا ۱۰۵۰ بوده که هفتاد سالش باشد! هفت سفر پیاده رفته مکه. در سفر هفتم در بصره مریض شده و فوت کرده است. ما با هواپیما می‌رویم مکه خسته می‌شویم. هفت سفر پیاده بروود و پیاده بیاید، این نشانگر آن همت و تلاش و مردانگی است. سه مرحله برای زندگی صدرا گفتیم. یک مقدار در ارتباط با شخصیت علمی صدرا هم نکاتی را عرض بکنیم که بعضی را اشاره کردیم، تکمیل کنیم. راجع به شخصیت صدرا ما نکاتی را داریم:

۱. عرض کردم ذهن نقاد و فکر عمیق و فکر خلاق نکته اول است.
۲. نکته دوم حافظه قوی است. بعضی‌ها خوش‌استعداد هستند، خوش حافظه نیستند. بعضی‌ها خوش حافظه‌اند، خوش‌استعداد نیستند. صدرا حافظه بسیار قوی‌ای دارد.
۳. اساتید بزرگی که روزی او شده است و حکمت را سینه به سینه گرفته است. من نمی‌فهمیدم می‌گفتند که حکمت باید بخش‌هایی از آن سینه به سینه گرفته بشود! وقتی خدا روزی کرد هفت سالی خدمت آیت الله جوادی بودیم، آن‌جا این را فهمیدم؛ یعنی ذوق کردم که فلسفه و حکمت لا اقل این است، حالا سایر علوم بماند. اصلاً دانشی نیست خودآموز که من بگویم من کتاب می‌خوانم فیلسوف می‌شوم. یعنی یک سری نکاتی که فقط سینه به سینه منتقل می‌شود در هیچ کتابی نیست. این را ما چشیدیم در درس آقای جوادی.
۴. چهارمین مطلب در ارتباط با شخصیت صدرا این است که صدرا از شارحان بزرگ مکتب مشاء است. ببینید نکته‌ای را عرض کنم؛ اصلاً فرض کنیم که صدرا حکمت متعالیه نداشت، یک فیلسوف قدر مشایی است و از شارحان حکمت مشاء است. دو تا کتابش در این زمینه، نمونه است: شرح هدایه اثیری (اثیر با ث) و حاشیه بر شفاء که این کتابش مفصل‌ترین حاشیه بر شفاء است و از این مفصل‌تر نداریم. صدرا در حاشیه بر شفاء یک حکیم مشایی است. در شرح هدایه اثیری یک حکیم مشایی است.
۵. از ماهران در حکمت اشراقی است. حواشی او بر حکمت اشراق این مطلب را به ما افاده می‌کند؛ یعنی فرض کنید که صدرا اصلاً حکمت متعالیه نداشت، یک حکیم اشراقی است. یعنی حکمت اشراق را خوب می‌داند. الان ما در کشور بعضی را داریم که می‌گویند اینها مشایی هستند. مثلاً آقای حشمت‌پور به مشاء معروف است. آقای مصطفوی به مشاء معروف است که می‌گوید مشاء‌دان است و حکیم مشایی است. صدرا اگر هم مؤسس یک حکمتی نبود، یک حکیم مشایی بود. عالی و یک ماهر در حکمت اشراق بود.
۶. صدرا بسیار اهل تتبع است. ماشاء الله وضع مالی او بد نبود، دستش به کتاب می‌رسید. در بزرگ‌ترین مرکز علمی آن زمان یعنی اصفهان به سر می‌برد. با علمایی ارتباط داشته که آنها با دربار ارتباط داشتند. خودش مستقیم با دربار مرتبط نیست، ولی شیخ بهایی قاضی القضاات عصر صفوی است. میرداماد که شاه عباس دستش را می‌بوسید. میرداماد می‌گوید که شب‌هایی شاه عباس می‌آید، می‌نشینم دعای کمیل می‌خوانم. شاه عباس که یقیناً مقتدرترین پادشاه صفوی است با آن کتابخانه عظیم دربار، این به هر حال کم و بیش در اختیار صدرا هم هست. اهل تتبع است.
۷. از متخصصان در عرفان نظری است. عرفان نظری را خوب فهم کرده است.
۸. اهل عرفان عملی است. حالا عده زیادی او را انسان کامل هم می‌دانند، بعضی هم نمی‌دانند. استاد مرحوم علامه طهرانی ایشان را انسان کامل نمی‌دانست. من خودم از ایشان پرسیدم. البته معتقد بود که عاشق خداست و اهل سلوک است و رشد کرده؛ ولی ایشان را کامل نمی‌دانست. ولی اهل سلوک می‌دانست.
۹. مرحوم صدرا تسلط بر متون دینی و شریعت دارد؛ مثلاً عرض می‌کنم ما یک حکیمی داریم به نام بهمنیار، اصلاً شک دارند که بهمنیار مسلمان است یا نه! یعنی در آثارش مثل التحصیل آن قدر از دین دور است، آیه یا روایت هیچ نیست که اصلاً شک دارند بهمنیار مسلمان شده به دست ابن سینا یا نشد؟! ملا صدرا این طور نیست. ملا صدرا یک آخوند حوزوی خالص است؛ یعنی به قرآن مسلط است، به روایات

مسلط است، با آن حافظه قوی قرآن را تقریباً موضوعی حفظ است. روایات را بسیاری را موضوعی حفظ است. یعنی می‌دیده می‌خواهد استنادسازی کند به شریعت، همین‌طور می‌ریزد از وجودش. داریم ویژگی‌های شخصیتی ملاصدرا را می‌گوییم.

۱۰. ویژگی دیگر این است که مرحوم ملاصدرا در حکمت‌آموزی و حکمت‌آموزی؛ یعنی هم در آموختن به معنی فرا گرفتن، هم آموختن به معنی یاد دادن. صدرا در تعلیم و تعلم حکمت جز نیل به حقیقت نیتی نداشت. نه دنبال شهرت است، نه دنبال مال است، نه دنبال مریدپروری است مطلقاً. به دنبال نیل به حقیقت است و این نیل به حقیقت را سرلوحه زندگی خودش قرار داده است. این نکته عجیبی است. صدرا دانشجو نبود که دنبال مدرک دکتری باشد. حالا این مقاله را چگونه از اینترنت کپی پیست کند؟ استاد قبول بکند یا نکند؟ بعد حالا مدرک بگیرد یا نگیرد؟ اصلاً!
آمده حکمت بیاموزد و بیاموزاند برای دریافت حقایق عالم.

۱۱. بگذارید یک نکته آخر را هم بگویم، صدرا برخلاف آنچه که تفکیکی‌ها به او انگ می‌زنند و دیگران به او می‌پندند، بسیار متعبد به شریعت است و اصلاً پاره‌ای از اختلافاتش با دیگران به همین برمی‌گردد که چه؟ مثلاً به صوفیه می‌گوید که چرا شما تأویل می‌کنید؟ چرا شما دست به تأویلتان خوب است؟ ظاهر را بگیرید. ظاهر را به صورت فلسفی تبیین کنید.

این نگاهی بود به شخصیت صدر المتألهین. یک نگاهی هم به آثار صدرا داشته باشیم و کتاب‌شناسی مشاعر. مشاعر از نوشته‌های صدر المتألهین است. ما یک پدیده‌ای الآن داریم، قبلاً هم داشتیم به نام پدیده تقریرنویسی. معنی تقریرنویسی چیست؟

یعنی بنده دارد مطلب را می‌گویم، شما دارید می‌نویسید. اگر بعداً شما آمدید این جزوه‌تان را چاپ کردید، این تقریر درس من است. قلم من نیست و لذا گاهی داریم که می‌بینیم که مطلب یک‌جوری است، مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم مقررش اشتباه نوشته است. در دروس خارج در حوزه‌ها هم خیلی مرسوم است مسئله تقریرنویسی.

در قدیم همین‌طور بود. مثلاً قطب الدین شیرازی شرح حکمت اشراق نوشته است. آقای حسن‌زاده استاد ما می‌فرمودند که اساتید ما سینه به سینه نقل می‌کردند که این شرح حکمت اشراق قطب الدین شیرازی قلم جناب قطب الدین شیرازی است، ولی مطلب مال خواجه است. دروس خواجه است. خواجه شرح حکمت اشراق گفته، این حکمت اشراق را وقتی خواجه تدریس کرده، شده شرح حکمت اشراق قطب الدین شیرازی. این را می‌گویند تقریر.

مرحوم آقای خوئی درس خارج اصول گفته است، حالا آقای فیاض برداشته این را تقریر کرده است. این می‌شود تقریر که این در گذشته هم بود. صدرا تقریر ندارد. هر چه دارد قلم خودش است. حالا آثارش دو دسته است: آثار کامل شده مثل مشاعر، آثاری که کامل نشده است. شاید هم بگوییم سه دسته است: آثار کامل شده، آثار کامل نشده، آثاری که کامل بود ولی احتیاج به تنظیم داشت و این تنظیم انجام نشد. بخواهیم مثال بزنیم برای این مسئله، مثلاً مشاعر اثر کامل است، عرشیه اثر کامل است، رساله سه اصل اثر کامل است، شرح هدایه اثیری اثر کامل است؛ اما تفسیر صدرا ناکامل است، شرح اصول کافی متأسفانه ناکامل و ناقص است، حاشیه الهیات شفاء متأسفانه ناکامل و ناقص است. تنها کتابی هم که ما گمان می‌کنیم کامل بوده تقریباً، صدرا فرصت تنظیم پیدا نکرده، اسفار است. شواهدی داریم بر اینکه اسفار را صدرا خواسته تنظیم کند، به این تنظیم موفق نشد. عجیب است که صدرا اسفار را قبل از چهل سالگی نوشته است، ولی بعد مرتب تکمیل کرده و مدام تکمیل کرده است. پس آثار صدرا را ما از این جهت به سه دسته تقسیم کردیم. یک تقسیم‌بندی دیگری هم راجع به آثار می‌توانیم داشته باشیم، این تقسیم‌بندی دوم است. ما آثار صدرا را به پنج دسته در یک تقسیم‌بندی دیگر تقسیم می‌کنیم:

۱. متون فلسفی؛ یعنی متونی که اصلاً با رویکرد فلسفه نوشته شده است، مثل اسفار، مثل همین مشاعر، مثل الشواهد الربوبیه که اینها اصلاً رویکردشان رویکرد فلسفی است و متن است.

۲. گونه دوم شروح و تعلیقات فلسفی است. شرح و حاشیه است.
دانش پژوه: گونه اول چه بود؟

استاد: متون فلسفی است، مثل الشواهد الربوبیه، مثل اسفار. اینها متن است. متن‌های بزرگی است. مورد دوم شرح و حاشیه است. مثلاً حاشیه شفاء، حاشیه حکمة الاشراق. شرح و حاشیه فلسفی است. شروح و حواشی فلسفی است، شرح هدایه اثیریّه.

۳. مورد سوم رسائل فلسفی است. رساله است. کوچک کوچک کوچک است، مثل همین مشاعر که ما می‌خواهیم بخوانیم که امید داریم بتوانیم اکثرش را بخوانیم. کوچک است و رساله است. رساله اسمش روی آن است. رساله تقریباً مثل مقاله است. الان ما می‌گوییم مقاله، قدیمی‌ها می‌گفتند رساله. حالا یک مقداری گاهی از مقاله بزرگ‌تر است، ولی این‌طور است. فرض کنید مقاله طولانی است. البته کتاب است، ولی کوچک است.

۴. چهارمین گونه از آثار صدرا آثار تفسیری قرآنی یا روایی است. می‌توانیم بگوییم آثار نقلی و مربوط به علوم نقلی است. مثل تفسیر قرآن کریم، شرح اصول کافی، اسرار الآیات. ما یک رفیقی داریم در قم البته سنش از من بیشتر است، آقای محسن بیدارفر، خودش اهل فضل و اهل سلوک است. ایشان انتشاراتی دارد به نام انتشارات بیدار، آمدند همّت کردند همه تفسیر صدرا را چاپ کردند هفت - هشت جلد شده است. من دارم؛ یعنی تفسیر یک مقدمه خیلی خوبی هم حضرت آقای علی عابدی شاهرودی به آن زدند هفت - هشت جلد تفسیر است.

۵. مورد پنجم آثار متفرقه ممکن است اسمش را بگذاریم؛ یعنی آثاری که معمولاً عرفانی فلسفی است، مختلط است. مثل ایقاظ النائمین، مثل رساله سه اصل. رساله سه اصل مرحوم ملاصدرا فارسی است. مثل التنقیح فی المنطق، مثل رساله تصور و تصدیق باز در منطق. این هم یک تقسیم دیگری برای آثار ملاصدرا.

پس یک تقسیم براساس اینکه ناقص است یا کامل است، منظم است یا غیر منظم. یک تقسیم دیگری هم در این زمینه داشتیم.

آنچه ما باید در موردش یک مقداری حرف بزنیم فعلاً راجع به مشاعر است. کتاب مشاعر از سه بخش تقسیم شده است: یک فاتحه دارد یعنی پیش‌گفتار. یک خاتمه دارد، خاتمه یعنی سخن پایانی و هشت شعر دارد. شعر یعنی علامت، یعنی پرچم، به این معنا می‌شود. هیچ ربطی هم به واژه شعور در فارسی ندارد که ما می‌گوییم شعر از شعور گرفته شده است، نه! فاتحه کوتاه، خاتمه کوتاه، هشت شعر است.

این هشت شعر، سه شعر زیرمجموعه دارد؛ یعنی پنج شعر زیرمجموعه ندارد، ولی شعر سوم و شعر هفتم و شعر هشتم زیر مجموعه دارد. شعر سوم هشت شاهد زیرمجموعه‌اش است، «الشاهد الاول، الشاهد الثاني، الشاهد الثالث»، هشت شاهد دارد، از شاهد یک تا شاهد هشت. شعر هفتم هم باز هشت شاهد زیرمجموعه دارد از شاهد یک تا شاهد هشت. شعر یک زیرمجموعه ندارد، شعر دو زیرمجموعه ندارد، شعر سه هشت شاهد زیرمجموعه‌اش است. شعر چهار هشت تا پرسش و پاسخ دارد که ما این را زیرمجموعه حساب نکردیم، چون عنوان نخورده است. شعر چهار هشت تا پرسش و پاسخ دارد یعنی چه؟ یعنی هشت تا شبهه است راجع به اصالت وجود که مرحوم ملاصدرا جواب داده است. شبهات را طرح می‌کند و جواب می‌دهد. شعر هفتم هم هشت تا شاهد دارد. گیر در شعر آخر یعنی شعر هشتم است. صدرا در شعر هشتم یک کاری کرده که نمی‌فهمیم؛ یعنی تا الآن هم من به جوابی نرسیدم در این مسئله!

حالا شما هم تحقیق کنید ببینید چیزی به نظر شما هم می‌رسد یا نه؟ از نظر عنوان‌بندی و ساختارسازی کتاب خیلی برای ما روشن نیست. ایشان در شعر هشتم می‌گوید که شعر هشتم خودش زیرمجموعه‌اش دو تا شعر است. شعر اول و شعر دوم. خود این یک امر عجیب و غریب است! یعنی چه؟

زیرمجموعه شعر، شعر باشد سازگار نیست و قابل پذیرش نیست. زیرمجموعه شعر شاهد باشد مشکلی ندارد. ولی خود عنوان که زیرمجموعه عنوان قرار نمی‌گیرد که حالا در این جا قرار گرفته است! آیا نسخ اشکال دارد؟

آیا کتاب تحریف شده است؟

خیلی روشن نیست!

حالا بعد عجیب این است که این شعر دوم در شعر هشتم، باز خودش زیرمجموعه سه تا منهج دارد: منهج یک

و منهج دو و منهج سه. سه تا منهج زیرمجموعه این منهج دوم است. آن وقت این جا عجیب و غریب می شود. این منهج یک، هشت تا شعر زیرمجموعه اش است؛ شعر یک تا شعر هشت. این منهج دو، چهار تا شعر زیرمجموعه اش است. این منهج سه، سه تا شعر زیرمجموعه اش است. بعد نوشته خاتمه کتاب. ما نمی فهمیم! تا شعر هفت مشکلی نداریم. شعر یک، شعر دو، شعر سه، شعر چهار، شعر پنج، شعر شش، شعر هفت. شعر سه، هشت تا شاهد زیرمجموعه اش است. شعر هفت، هشت تا شاهد زیرمجموعه اش است. شعر چهار، هشت تا پرسش و پاسخ زیرمجموعه اش دارد که مشکلی نیست. به شعر آخر که می رسیم، خود شعر هشتم می شود دو تا شعر، باز شعر دوشم می شود دو تا منهج. حالا منهج اول می شود هشت تا شعر، منهج دوم چهار تا شعر، منهج سوم سه تا شعر، این چنین ساختار بندی است.

حالا ما به عناوین خیلی کار نداریم. خیلی عنوان برای ما مهم نیست. باید مطلب را ببینیم. بالاخره مشکلی در کار بوده که این طور شده است. من هم ندیدم که کسی به راه حلی دست پیدا کرده باشد! واژگانی که به عنوان «عنوان» در این کتاب داریم را معنا بکنیم؛ فاتحه یعنی پیش گفتار. خاتمه یعنی سخن پایانی. شعر به چه معناست؟

علامت و نشانه و پرچم است. اصلش از شعار گرفته شده است. شعار را عرب به زیرپوش و لباس زیر می گوید. لباسی که به تن می چسبد شعار می شود. در مقابل دثار است که لباس رویی می باشد. اصلش آن است، ولی این جا به معنی علامت و پرچم است. شاهد معنایش مشخص است، شاهد یعنی گواه. منهج و منهاج به معنی راه روشن است. ما بیشتر از این پنج تا عنوان هم در مشاعر نداریم. در کتاب های ملاصدرا عناوین خیلی زیاد است «افاضة اشراقية، انارة مشرقية»، این قدر عناوین مختلف داریم، ولی در مشاعر همین پنج تا است.

من برای اینکه شما آشنا بشوید به فهرست، یک دور مباحث را اشاره عرض می کنم که داریم چه بحثی می کنیم، بعد خواهید دید که ما در کتاب مشاعر اندکی امور عامه داریم، اندکی مبدأ و اندکی معاد داریم؛ یعنی ما در کل مشاعر که به عنوان متن اصلی ماست در این ترم، اندکی امور عامه داریم، اندکی مبدأ و اندکی معاد. خیلی کم است، بیشتر کتابش بحث اصالت وجود است. بیشتر کتاب بحث جعل است؛ یعنی بیشتر روی این تکیه دارد. ظاهراً در آثار صدر المتألهین در هیچ کجا به مانند مشاعر بحث اصالت وجود مطرح نشد. به قوت مشاعر در هیچ اثری از آثار جناب ملاصدرا، بحث اصالت وجود را نداریم.

پیش گفتار اسمش روی آن است، راجع به موضوع کتاب مشاعر، اهمیت موضوع کتاب مشاعر، صدرا صحبت کرده است. پیش گفتار معنایش همین است. در شعر اول، عنوان این است: «فی تحقیق مفهوم الوجود و احکامه و اثبات حقیقته و احواله».

ما این جا یک مقدمه هم داشتیم که این مقدمه را ما نادیده گرفتیم!

این مقدمه راجع به موضوع کتاب بود. موضوع کتاب و اهمیت آن. مقدمه را اصلاً نادیده گرفتیم و خود ساختار کتاب را در نظر گرفتیم.

فاتحه که پیش گفتار است. پس مقدمه، موضوع کتاب و اهمیت آن است. فاتحه هم در مورد تحقیق مفهوم وجود، احکام وجود، اثبات حقیقت و احوال است. خلاصه و مختصر هم هست. شعر اول: وجود از تعریف بی نیاز است، «فی بیان أنه غنی عن التعریف»؛ شعر اول در این است که وجود از تعریف، بی نیاز است.

شعر دوم: «فی کیفیة شموله للأشیاء»، من در کتاب خودم اینها را برگردان هم کردم، چون الآن در حکمت صدرایی برخی از این عناوین به گونه دیگری مطرح می شود. ما شعر اول را این جور نوشتیم: «المشعر الأول: فی بیان أنه غنی عن التعریف»، یعنی مفهوم وجود بی نیاز از تعریف است. «المشعر الثاني: فی کیفیة شموله للأشیاء»، یعنی وجود کلی سعی است. ما الآن می گوییم که وجود، کلی سعی است. «المشعر الثالث: فی تحقیق الوجود عیناً»،

هشت تا شاهد هم می آورد. «فی تحقیق الوجود عیناً»، یعنی اصالت وجود.

عجیب است که صدرا تعبیرش در اصالت وجود، در ۹۹ درصد موارد، کلمه «اصالت» را به کار نمی برد؛ «فی علمية الوجود، فی حقیة الوجود»، این تعبیرها را دارد. اما در سنت صدرایی جا افتاده بحث اصالت وجود. این جا الآن تعبیرش چیست؟

«فی تحقیق الوجود عیناً»، من نوشتم که این در بحث اصالت وجود است.

مشعر چهارم عنوانش شبهات اصالت وجود است، «فی دفع شکوک آوردت علی عینیه الوجود»، یعنی شبهات اصالت وجود. مشعر پنجم کیفیت اتصاف ماهیت به وجود است. مشعر ششم در تخصص وجود است. همه این مباحث را شما در بدایه ۱۱ و نهاییه ۱۲ خواندید. فقط این جا سطح، سطح مشاعر است. مشعر هفتم «فی الجعل» است. عبارت صدر طولانی است: «فی أن الأمر المَجْعول بالذات من الجاعل والفائض من العلة هو الوجود دون الماهیه»، الآن می‌گوییم: «المشعر السابع: فی الجعل»، در بحث جعل است. مَجْعول چیست؟

وجود است یا ماهیت است یا اتصاف است؟

آمدیم در آخری که گیر دارد، «المشعر الثامن»، موضوع این چیست؟

ما می‌گوییم: الهیات بالمعنی الأخص. مشعر هشتم بحثش الهیات بالمعنی الأخص است. اثبات خدا و اثبات توحید است. حالا در این مشعر هشتم، مشعر اولش «فی نسبة المَجْعول المبدع الى الجاعل»، بحث ابداع است. ما در اشارات داشتیم «الصنع والابداع»، بحث ابداع یعنی موجودات مجرد.

مشعر دومش راجع به چیست؟

«فی مبدأ الموجودات وصفاته وآثاره»، ذات خدا، صفات خدا، افعال خدا. مشعر دوم که خودش سه تا منهج دارد شده است، ذات خدا، صفات خدا و افعال خدا.

حالا می‌رویم سراغ منهج.

منهج اول: اثبات خدا و توحید.

منهج دوم: صفات.

منهج سوم: افعال.

تمام شد. در حقیقت از مشعر آخر بحث می‌رسد در الهیات بالمعنی الأخص و خداشناسی. قبل از آن، امور عامه است. مشعر هشتم می‌شود خداشناسی. این اواخرش در بحث افعال، یک اشاره‌ای هم به بحث معاد دارد. خیلی هم مختصر است. پس می‌توانیم بگوییم که کل این کتاب اندکی امور عامه، اندکی مبدأ، اندکی معاد است. این می‌شود مجموعه کتاب مشاعر. باید کتاب مشاعر را تهیه کنید، اگر نداشتید، از روی همین کتاب من زیراکس کنید. ما کتاب مشاعر را لازم داریم چون متن خوانی داریم. إن شاء الله این را باید داشته باشید که بتوانید از جلسه آینده، متن خوانی کنیم. چاپ‌های متعددی هم دارد این چاپش که دست من است، بهترین چاپی است که مرحوم پرفسور هانری کربن زحمتش را کشیده است.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۷۲.
۲. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۴.
۳. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۵.
۴. سوره انعام، آیه ۷۵.
۵. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.
۶. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۰، ص ۳۳۲.
۷. إحياء علوم الدين (الغزالي، أبو حامد)، ج ۴، ص ۹۳.
۸. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰.
۹. سوره علق، آیه ۵.
۱۰. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، الملا صدرا، ج ۱، ص ۸.
۱۱. بداية الحکمة، العلامة الطباطبائی، ج ۱، ص ۱۷.
۱۲. نهاية الحکمة، العلامة الطباطبائی، ج ۱، ص ۹۷.